

این در باید باین اساس مشین دالت نمود چه که میان زمین جمال است
 نفسی است برودید و توفیق تراست و اگر روح القدس مجسم گردد در ضلالتی بود
 نماید قسم جمال قدیم روحی لاحیات العباد که جسم متوقف وجود معطل گردد چه که اساس
 دین است و علو کلمات است و نحو امر است در این است و بالعرض طفل ضعیفی باشد
 در سوخ نام قیام نماید جنود ملکوت الهی نصرت او نماید و اما اعلی اجانت او کند
 عنقریب این سر عیب آشکار گردد پس باید بدو شاد و مجمع اخبار الله الیوم نظر کرد
 در این صیغه ربانی مانیم تا مجمع امور بجز مطلوب در این ظاهر و الباقی کتب مع
 و آنک است این اثر که از ترویج ایشان هم عمل عمدت یک قیام تزلزل در این
 التزلزلین فی شان ربک الشکر و اجمع اخبار الله تحت ظل شجرة الوعد انیزه
 و سلطان زمین مانده این بود که کتاب الغیب و خیالی السطور و الاقدار و
 منکر جنود الملکوت الهی و تری مشارق الارض و منابر سائست نشانی است
 و انوار التوحید بلوح مرید و در و بهوائت الغیب تخالیفک من اللغات الی طوبی ملک
 هم طوبی من بذ القیام العظیم الذی به و ام و شاع امر الله سوا سیکم و عانتم من
 و انشر البات است و انشس قلوب الابرار و استشر الانوار و ظهر الامرار و
 تلج بحار الانوار و ما یخرج بران عرفان ربک المنار و مع مشوره الشیبات قلنا
 علو من الشیبات کوالق علی الاذان بابت محکات من الواح ربک و صیر حواک

فان كتابه الاقدس المرجع الوحيد وكتاب العبد باثر من العلم الاعلى هو الحق الذي انزل على
 كل عبيد و الامم المنصوص فيها لا يعارض جميع الصحائف والالواح فان الخبير
 ارادوا شيئا مثل الموقدين وتفريق الكل وتاولوا واختاروا سبيلهم فويل
 اليهم ان ربنا الى ان احسرة على العباد من هذا الظلم المبين والى العرائس على
 حزن شديد من هذا النفع الشار الذي ارتفع في العضاة واعتبر به وجه بعض الضعفاء
 وغشا على ابصار بعض البلاء وتضمن به صدور الزمان وانسرب قلوب احذوا الله
 يا اسما ايضت به امين الاجاه من البكار واما انجيل الكفار وبسم ثغور الاشقياء
 والبلاء التي فرج و سرور والبلاء التي نعم وجور فنوف باسمنا انما اهلون
 ونرى العلم المعقوب يد فدره رتبات الودود يرتفع على اعلام الشوق ويخرج فوق
 صروح الوجود ويشت القيوم وينكشف السحاب المكموم عن نير مشاقق ربك
 القيوم يشعاع ساطع يحرق عجايب الضباب ويشتت مثل طيور الظلام
 فانك تبون يومئذ لفي خط عظيم والمشر الزالون لفي عذاب اليم ويقولون احسرة
 علينا بما فرطنا في عهد الله و مشاققنا اتخذنا سبيلنا غير القياس على اعتبارنا انفسنا
 اورعق البهائم مستكين بالبياتبات تاركين المحكمات التي انصوصت
 الكتاب الاقدس المبين والصور من عهد العظيم اربنا انما انزلنا اليك
 واخبرنا من قدامنا من قبلنا من قبلنا من قبلنا من قبلنا من قبلنا من قبلنا



من عبادك الضعفاء واغويتنا سرزده ضعیف من السلباء **○** ما فتننا واصبح
 انك انت الفخار **○** بسالك تفتق القول المحموم **○** ونبز الذين ابعوا من الذين اقبلوا
 ويعول الضعفاء **○** ربنا انا الطعنا سادتنا وكبرنا ثاقا ضلنا السبيل **○**
 ابن عبدنا جمال وجود این نجوم ازهر سززلزل و النقا ابن شبسات و سجدش از انان
 جبال و نسبت مثل کزانه کله نعره من امدی نمودم **○** و کمال کلمه و ضم و سکوت
 سکون معالیه نمودم **○** و از بی فرسی هزار و سواد من شنیدم **○** و صدقه شدید و دم آقا
 شنیدم **○** و فریاد و فغان نمودم **○** که بسا اگویی خبردار کرده که در عهد و بیاق سززلزل
 ولی ابن بهوشان کمان دیگر نمودند بر جبارت افزودند عاقبت بصرف اقرار استند
 و با وجود ظلم و عدوان و جور و طغیان آه و این بلند کرده که کافیل شنیدیم
 و در ضیق شدید **○** جو او با آن القامسا و طور خطانا و نور ما **○** و ظهور نقساق
 الان از این عهد نظر جماید **○** قاصیر و ایادی الابدان **○**

هو الابی

ای اخی امی **○** این جهان نرانی و خاکدان فانی **○** اشکیان مرغ خاک است
 و لای خفاش ظلمانی **○** که طیر امی **○** ملاحظه فرمایند که ظهور صد ان تهرس و سوز
 خطراتش **○** هیچ عسری از این کون فانی آریدند **○** و با از شاخسار مال کی جدید
 و یاد می راحت **○** و آسایشی دیدند **○** و با آنکه مسرت جان افشند **○** و سوت و صبان سبند

بر سر راهی از شدت بلا با شام تاریک دیدند و بر شامی را وقت سرگردانی و میر و
 سامانی یافتند و کامی علی در خجیر بوسنی اختیار نمودند و گاه غمی شمشیر چون سینه
 حضور بحال سر و چشمیدند و بی آنس عاقله زمره و در انگلستان یافتند و گوی صاحب
 بود و الوح آرزوی دل و جهان ملاحظه نمودند و غمی نیست ستمکار از انبوس یافتند
 و زمانی تیر و تیغ بریدند از ابراهیم رحم دل ناتوان پاری که جهان لی قبا و باجیان
 سو فخر افتند و بهائی بود اول این نویسنده تنهای آسایش و زندگانی میجویدند
 و آرزوی خوشی و کامرانی پس چنین برانیدند و چون نورسین مشاهده کنید
 و آگاه و پراکنده گردیدند که اصل هوش و دانش بلا یای سبیل الهی بر ارض جان
 و مسرت و جودان ششزند و مشقات را مصرف عنایات دانند و رحمت را
 رحمت بینند و نعمت را نعمت نامند و طمع اجاج حسد مات را عذب لذات
 خوانند و دشمنی زندان را صحبت ایوان بایند و حرارت محبت انبر با محمود
 و محمودت جمع نشود و انجذابت جمال الله با زمانت و سکونت مجمع گردد
 آتش و تیغ دست در انجوش نشوند و گره مار در تحت برف و آتشک و فنا
 پنهان گردد ای احبابی خدا صد او ندانی و ای جدگان در گاه
 قنار و ای عشقان سوز و گدازی و ای عارفان نیاز و مدار
 بد الواح الهی که حرکت کشند و بیان مراعات مقتضیات مکان و وقت

مراد سکون روحی و ششون عسری نبود بلکه مراد الهی این بود که شمع در
 جمع برافروزد و در صحرای بی نفع که در نفس الهی برارض طیبینه نازل کرده و در آن
 جزوه و الاضامونی شمع را حرکت نموان کند و برایشانی جمع را علامت
 نتوان شمرود انسرده کی و مردکی حیات و زندگی تعبیر نشود و بازوای دور
 به شندی و زبرکی نگردد و اندک اندک با اجزاء الهی الاستیال بنا بر محبت است

بنو الابی لابی

ای بندگمان الهی و باران من صبح بدی چون از موصات بسیار نور افرازان است
 نور محبت مبدول داشت و اشراق الفت فرمود همان فتوحه محله مستفاد از
 واحد کامران نمود تا مسیح احمد و مل در ظل خیمه یک رنگ داخل کردند و یک
 تلبیل و تعدی حال قدم مشغول شوند خطوط شعاعیه منتهه از مرکز محیط دایره هر چند
 اول چون از مرکز واحد سطح است لهذا آن خطوط از نقطه واحد و جمع در مرکز واحد
 و ایستادند اگر چنانچه نویسن چون خطوط شعاعی نوبه مرکز اصلی داشته باشند
 و حدت از رویدن است و اگر چنانچه آن خطوط شعاعی از محیط تجاوز کنند تا مرکز
 حاصل شود و آن مرکز نیز می باشد و محیط دایره و آن را نیز نامیم الی
 تا از تقسیم الیه تجاوز نشود اتفاق حاصل نگردد پس ای دوستان مهربان
 بان مرکز قدیم و جمال مبین آفتاب نور ملکوت عیب نوجو نماید و چون خطوط شعاعی





از آن که کز قدسی سالک شوید و از محیط دایره فتنه بجاور نمائید تا جوهر وجود شود
صفت نغزید شمع روشن ملکوت گردید و آیات باهره سلطان حیرت
بحکم افق احدیت گردید و ظهور حدائق رحمانی و الحقیقه بقضی جمال قدم
تاجی بخواهر مومنت بر سر دارید و سر اجمالی از پر نوعایت در سر ردائی از
سینوس فردوس دهر دارید و سیسی از بر این الهیه و دلال سبحانیه در
ده بحر الطاف مستغرقید و از نور احسان مستشرق کلمات کتابین
و معروف صحف علیین آیات صریح ربانیاید و صحائف بریده منا
میان قدر این مومنت را بداند و شب و روز در اتحاد و اتفاق
الفت کشید نهایت احترام را از یکدیگر دارید و غایت رعایت را
بهم منظور نیاید فداوم یکدیگر باشد و دارم میان اشتاق و شرف
ایادی امرای که ثابت بر عهد و بیافه شرح اتفاق چون امر بر امر از
اطاعت انقیاد عرض است و اطاعت آنان موجب خجالت و بکاکی دوستی
زینهار محالفت و بیایب نماید و همچنین باید که شب و روز در فکر تبلیغ
امر الله و نشر نعمات الله و اعلا کلمه الله باشد و بحال سهو بال و تواضع
و خشوع در میان سبیل هدایت را بعین مسافتی رحمانیت دلالت کشید
میوای از این عطا باشد و بجا رکازها و بنا و در مقامات حضرت کشید

در دولت مقدسه جدید وسیله سید بنامه در بنام سال در نهایت نظام
زینت و سید و اصول تحصیل معارف را ترویج و مطالبی که نهایت تعلیم
شریف جامع اداب و کمال فیهین نماید و ادیان و در بیان حاضر علوم و فنون
زینت سید و بیت مقدسه ایادی را ترویج نماید و در حدیث شریف
و لوازم این دستاویزها را در روز بروز اسباب ترقی از هر جهت فراهم نماید
و انوار دانش جبار روشن نماید و همچنین در ترویج صنایع و کسالت
تجاری و توسعه راه تجارت و صناعت و زینت ادب درین دولت
مملکت و اطاعت و انقیاد امام حکومت و استنساب از هر راه که در دست
میرسد اجد فائده تا این سبب مظاهر نماید آسمانی گردید و صنایع ترویج
رحمانی فی الحقیقه حکومت عادل حاضر و حضرت پادشاهی شایان استنساب
و استحقاق اطاعت ظلمی بمبی است در خصوص نهایت تقدیر امری از
چه که بغیر فاطم المری واجب و فرض است و استنساب علیکم السلام

در این کتاب
مستوفی است
از کتب
مختلفه
مطالع
مستوفی
است

هو الله
لک امری و لک الکرایمی و علی اعلت کلک دست ملک
و سفینه جرمک و بلیت جرمک و ملک نو بلیت و ملک ایکن
و در دست مایکن و اشرف انوارک و شاعرت و اعلت ایکن و لک

الرقاب لعنك وخضعت الاعناق لسلكك وارحمت الارض من نداء
 وتجددت الكائنات في الميعين يدع بعدتك وعطائك وارفعت خام
 ايتك الميعين في كل قطر واقليم وصبرت المنايا خام مجدك في كل سهل
 سجد ويطون اودية وعلى كل تل رفيع قد عسى ظلام الضلال وتفسح
 السدى على الافاق وانشر النور في كل الاطراف وميتت سيم الاطراف
 على كل الاكفاف ونفت نعمات القدس وعطرت مشام المخلصين
 براحة محبتك في يوم البشاق ذلك الفكر ذلك النجم ذلك البهاج
 لك الشاكر ذلك الفضيل ذلك الجود ذلك الاحسان ذلك الامنام
 ربنا ابد عبادك الابرار على ايسر شارق الازكار في كل الاقطار فحي
 تسبح التسليل والتكبير الى ملكوت الاسرار وبرزت صوت القدس والتسبيل في اذن
 الاعلى المرتفع من مجامع الاخيار وقد لكل تفسير في هذا الامر العظيم باهدى
 في حيرة تلك القوي انك انت المقدر العزير القوي القدير
 اي اياك تروماني عبدك عبدك عبدك عبدك عبدك عبدك عبدك
 وكرز حمايت افان را اعاطه فوده وصيت جمال سارك رومي لاخائنا
 عالم وجودنا صرك ادرود اوازده احراية جاك كرسية وبرتو بدات كبرى
 فانه صبح ميسر فلك الشيراز مشير فرموده از محافل عياضه صبح سلسل كبريت بدات

و از مجامع علمی نبوت محال و لغوت جمال ابی کوشتر در سرسبز و از جمله الوار
 انشای است و اسرار ظاهر و اشکار است عالم بشر در سرسبز است و جهان
 انسانی مصدر سبوح رحالی مسلح و صلاح است و آشنای و رسانی و تقلا
 محبت به موم است و الفت اکمل الم و الل در هر مرز و بوم لطاف جمال
 ابی بریش انحصار ابر انداخته و علم رافت کبری در دره و علیا بر افراخته
 سیاه و نزع و عهد الی ابر باد داده و اساس بنفوس و عباد را محو و زائل نموده و هیچ
 طوائف از محبت فرموده و اسیر ایدان عبادان حکم اطاعت و صداقت نمود
 تا بره یاران بکل عالمیان شفق و مهربان گردید و جمیع در نهایت خلوص تکلیف محبت
 نمایند و پاک طینت عین صادق شوند و لایحه نماید این چه محبت
 عظیم است و این چه حکمت بدیع و لیس ذلک از من فضل در مرتبه عالی عالمیان
 ای ایران عبد الباقی ائمه دره چون عنایت جمال ابی در عشق آباد آید پس در
 الاذکار نهایت حریت و اقتدار گردیده و جمیع ایران در نهایت اهتمام
 باین خدمت پرداخته اند و بجان و دل درگوشه شده و با لوق طاقت درین
 مورد جانفشانی نمایند ولی چون این سرف الاذکار نهایت ازادگی
 آید پس سبک کرده و با مودت بیانش حضرت فرج حبیب جناب حاجی میرزا محمد تقی
 افشاره و بالوکال از عبد الباقی باین خدمت قیام فرموده اند و صحبت این

غار البدر آبی سبک است او سبغ ال شمس الغوار فی محبتک او العقی فی بر طهار
 اوله حبه طوع الخ البغض ال العقی یمن العبر آت ابر سبب شد از وزم و قو طوم
 و شرح صدوم بر محبتک الکبری آنک انت العزیز المقدر الکریم لدی اجناس الی
 در یابی بلایا در عالم است و امواج رزایا در تمام و قیصر عبد بهما نیکدرد مکر الکر
 سام شیده از جنات متعدد و دارد و ذاب کامره و سیام غنیر از جنات
 خدیجه در محوم کانس امران سرشار است و سحاب الام بدر ارد با وجود این
 انکه تمشع بر روز ذکر باران الی مستبشر و یاد دوستان معنوی تذکر مقصود
 این است که آنچه وارد کرده و هر معیشتی که رخ نماید بعد البها که یاد او بسیار
 و بار از انصوری حاصل گردد بلکه باید بیشتر از پیشتر در اوله و آنچه بسیارند و در
 امر البدر کوشند بوم بوستان بوم است که انوار استقامت کبری از وجه اخبار
 لسان نماید و همچنین باید که جمیع باران الی در نهایت خضوع و خشوع و تذلل و انکسار
 بیودیت یکدیگر قیام نمایند و در غنهای اتحاد و اتفاق و الفت و کجائی کوشند
 الیوم بر فاضل و غنائی که بیسوجه را که وجود در او نیست و بندگی جمیع دوستان
 قائم در ملکوت الی روشن چون در تابان تابنده و در خشنده و در این خشنده
 ایادی در آنه چون سرخ نورانیه اند در برابر می لرزایی و حذر و اتفاق نمایند
 و یا اگر شادان حاصل گردد کن باید اغاعت و انبساط کنند که چنین بر سر است

المنزل فاطم رحمة الله تعالى فرماید که بجان و دل حضرت شهباز عادل را دعا کنند
و در اطاعت حق و انقیاد سیلیج بگری دارند و البها علیکم مع غیاب

بسم الله الرحمن الرحیم

ای باران جبینی که چه مدت مدیدی است که بان باران نسیمی میخانی و مخاطبه نمود
دل مردم با دلمان مونس جان بود و ذکر بان مودت روح و روحان حضرت الهی
علیه بسیار است الهی همیشه در محضر طبع و مستجابش مفصلی از این باران صحبت نمود
پس از قلت مخاطبات و مکاتبات شکایت نمائید که اوقات ان بعضی از جمیع طوایف
و مخبرات قسایع با جمیع اقطار مانع از ارسال آمدن مردم است و الا در عالم
قلب و روح یاد باران از اسب فرج تمام و در هر طایفه و استان در استرازه
الذی از آیم و وصیت می نمایم شما را که جمیع محبت را در الفت و محبت و اتحاد و اتفاق
مبتدل دارید و خارج یک نزد دیگری ساجد کرده و سر یک در محبت دیگری
جانفشانی نماید و حقیقت کار را می تحقیق باید وقت را باید بگذرد اگر چنانچه
از بعضی استان تصویر می نماید که در آن بیدار می بیدار می شوند و در حال خواب
او می شنوند نه اینکه از او عیب علی نمایند و در حق او ذلت و خواری پسندند
نظر خطا پوشش سبب بعیرت است و انسان بر پوشش شمار عیوب هر چند در پوشش
پرده می شان و خوشتر است از انسان بر پوشش عیوبش اما چون گمان



کهن علی آمد بر چند برکت زکت و بوالی بنام خورشید از اول سالی و مدتی
 سیانی و وحدت شعاع آفتاب آسمانی و وحدت ارضی استانی و وحدت
 انواع است و سبب قدرت در سبزه و معادن و این را در نظر با اختلاف اجسام
 خدیه نمود بلکه با در نظر بوعدت حاصله کرد و فعل کل مرتبه دانسته گفت در آن
 لغز و سوی نجات یافت و ایدوستان می خوانند که هر چه است بر ما دیده
 و سیم فصل از هر طرف بشاورد و در جوار الطاف بهر شما تسبیح است و سیم حیات
 بر شما تسبیح آفتاب حقیقت از عالم غیبی لایزال است و این تسبیح بر زبان عدو فیض
 داین جسد از عبودیت آستان مقدس هزار و میانه شما که خواصید و ذکر چو طلب
 شاه کی کسی سرور زایشید مخلوط با شید مشرف به شید و در ذکر آن
 در آن تسبیح بر منب عظمی پیام فاشد و در آن تسبیح

تسبیح
 در آن تسبیح
 در آن تسبیح

ای نونال بوستان چه آفرید آنچه کاشی لاطحه کردید در این بریلوک و در آن
 بود و در آن بنیاد سبب کمال حضرت بزوان لاطحه بنا کردی خدای عز و جل
 شود و سوار کجا و ما از کجا با وجود این چنین شمع می در دلها آرزو شد که نور شمع شرق
 ساحل مغرب و از مغرب خواص شرق سلطان این در بوان الهی است نبوت و
 از بدین است که در حقیقت کلمت داخل شوی و در آن تسبیح بر زبان



عالم انسانیست در حکایت ملکوت و اصل کردی و باطنی بیجا و گوی سستوار و برانی
 کویا در غنی روشن بودن بدست در گرم آفتاب و انتشار شارات رحمانی کردی
 اگر چنانچه باید و شاید بان موافق شوی البته سلطنت باید تشکیل نمائی این
 سلطنت عظیم از سلطنت میسکادوست زیرا سلطنت امپراطور جاوید الهی
 معادوست اما این سلطنت باقی و برقرار الی ابدا با او آن سلطنت را
 یکست فکاک چنان کند یعنی چون میسکاد و وزیر یکست فکاک رود و بکل محمود با او
 گردد اما این سلطنت تفاوتست از سلطنت انقیابیات عالم کند و در حال استیلا
 نماند باقی و برقرار ماند آن سلطنت بنوعی شمشیر و آتشی سوزان و خوشنوا
 و درندگی تشکیل شود و این سلطنت بازادگی و فرزادگی و بزرگی و محبت الهی بسیار
 گردد و همین که در فرق در میان است و بیکم التجره و التبايع

بحواله

ایمن استحقاق بسیار • صل یسق الشکک ان یمن عبد اخا ضنا غا شایسته
 لا واته بل که البشاق ان یمن اهل الافاق • و لیس هم ان یسبوا هم
 من اهل النعم • و نیز نوابها از اراک شراق • اما صحت ان علیا علیه السلام
 کان واقفا علی شایسته با برتفع • فاقبده بل من اهل الاوام • وقال
 انما کسین • صل من یمنون انسه و عونه و حنفه و کفاته • قال انهم یمنون

Handwritten marginal notes in Persian script on the right side of the page.

مثل انتم مطلقون فقال الغافل من ذكر الله يا على اذا فارم نفسك من الموضع
 الرابع الى اسفل كحيفس حتى اذ من انك مطمئن النفس بحفظ الله وحره استبر
 قال على عليه السلام في الجواب ليس الى ان استحسن الله بل غيره للذم منى
 جدا ونب لا يفر منى اذا فاته با ابا النخاض في غمار الاسمان من قول عليه
 السلام وانت من غيرك من لا يحيد علماء ثم اعلم بان التلبس بين التزيج و
 التزيج بين التلبس وهذا يعرف من حليم من القول ويطمع بالاسرار المرهورة
 في سطور الكائنات والرسائل المنزلة من السماء الا على وتكشف عن قريب
 لك ما سئلت عنه انكشافا كسطوع الشمس في كبد السماء وتقلب الامور و
 تقول سبحان سبحك الشمس من بعد مكانا ويحكي العظم الربيم بعد لباس
 سبحان غير المصور والشارح للصدور عند تغرغ الشمس وحشره جهنم
 سبحان من اضاء الديجور بالنور الساطع من افق حمة الرب الفيض سبحان من
 رفع الرضيع ووضع الرضيع واطمس النجوم وجلسه جونا لامل العجز اذا قام
 بذه الاشارات المصرفة للعبارات والاطمن بذكر ربك في كل الاحوال ولا
 تسعن احد من بعد هذا قال الامتحان شان الرحمن قلبس للانسان الا ان اذ
 بانزل في القرآن ولسببكم شى من الخوف والرجوع وتبين من الاموال
 حرمه الا انفس والارواح والبيات عليك

البيان

الحكمة الذي انشأ في عالم الحيوان عيب الاكل ان حبتا اشته نورانية فانضت على
 الاكلان وحبل لها صورة الرحمن وادبع فيها من الكلمات الالهية والحقائق
 الكونية بوضوح البيان وجعلها كما يامينا اطقا احسن بيان واعلى وانصبا
 فحتمت نقطة جامعة لجميع الاسرار المودعة في عالم العرفان ومركز الوجود والوجود
 قفصت وتكررت وانبسطت والابتت كانت مبدأ الحروفات والكلمات
 في اللوح المحفوظ والرقم المسطور والسموات والارض والسموات والارض
 الكمال والكتابة الشاملة والهيوية الجامعة والجلوة الالامية والشدة السالمة
 والجملة الباهرة والنفوس السالمة وعلى من اقتبس المنايا من مطلع الاسرار واستغنى
 من مركز الآثار الكاشف للاستار الشرق على الاقطار سماه وشاء الى ابد
 الاباد وسرمد الاحباب والادمار ايمن انطقت السر المبكيات بعدد يسر ذاته
 والاشجج للوجودات بمنزلة صلاته سر اتمت عليه كل الاشياء احسن بيان وحده
 ايدع بيان كوجوهي حقيقة ذاته وهو كبريتية منتهى مستغنى عن كل الاوصاف
 فلم يجعل اليه لغت من لغات الاسلاف ولا المعاني من الاضداد رب
 الى اللذباب الخبير الطيران الى اوج عتبات الاثير وكيف تستطيع عناك
 العقول ان تنبج بعباها في اعلى رزف العلى ولو كان مؤيدا لشد القوى فالذرة

فاصبر عند وصفها للشر الطائر وهو القطرة خائبة اذا ارادت نبت البحر الزاخر
 بذه صفه الامكان وملك عزة الرحمن وقدس العزير اللتان • قبل رسول الى
 السموات • لا عزيرك يا رب الملكات • انك انت النور المقدس المتعالى العزير الودود
 فاصبر يا ربى وما سبلى يا محبوبى • الا ان ادعوك بلسانى وخواوى • وارجو ان
 تنظر الى الوجوه الباسرة والنفوس الناطقة • والسخايق الغائصة • بلجات عين
 رحمتك • وتسلمهم بعد اطف سلطان فدايتك • وتوفهم على الاستقامة فى الركن
 والشوق على مشاقتك • وتوفهم على تبيخ آياتك • وهداية من نى بلادك • حتى تستر
 فى الافاق ما شرك • وتستر على عرانا نار اشراق مظاهرك • انك انت الموفق الموفق
 الكريم العزير الودود • وانك انت الرب الرؤف الجليل المحمود • وبما اسأل
 قد سئلت عن عدة مسائل معضلة وطلبت شرحا وسجلا على ائمتنا ابينا وهذا
 امر يستدعى فرصة من الاوقات • ولذا من الثواب والبيات • وانى بعد
 البلاء مع تشتت الاحوال وعدم الجمال وكثرة العوائق • ووفد المشاغل والشواغل
 لمرك لا يجد طرفة عين هذه لذة الراه والافرحه لتسكون والهدنة • عند ذلك
 يستغفر عليك بكلام موهب مجرب • وميدك ان تستدعى بالاشارة الى استغفر
 و • ان نوحه آدم فى سبعين الف سنة ليست حيازة من الثمين المحمود
 والاعوام المقدودة • بل القادر من عرض سبوح ربنا محمد وداكر يوم القيمة

كان منصوصا بانه خمسون الف سنة فقط في دقيقة واحدة كطرفة عين بل اقل من ذلك
 ولكن الامور التي لا تحصى التي لا تحصى التي لا تحصى التي لا تحصى التي لا تحصى التي لا تحصى التي لا تحصى التي لا تحصى
 واحد وهكذا نوح كانت كالسياح الذي يستدني سبعين الف سنة هذا
 عبارة عن ذلك واما الآية المذكورة في سورة الاحقاح فهي عبارة عن نفس
 المقدسة التي وقعت بيد الاعداء فحرقوا وما اى عذوبها وسلطانها بالسنة حداد و
 عاقبوا ونفوا منها حتى احترق بظلمهم الفواد فدم عليهم ريم بدينهم اى حرم
 عليهم المواهب الالهية واخذهم وتركهم في غفلتهم وشقوتهم وحرمانهم وجلبهم
 الى ابد الاباد واما ما ورد في زيارة سيد الشهداء روح المقربين له الفداء
 وحي بمصيتك تركت النقطة مقربا واتخذت لنفسها مقانا تحت الباء
 اعلم ان النقطة مقربا عنوان كتاب الانشاء وان النقطة تنفصل بالالف و
 الالف تنكر في الاعداد فظهر الحروفات العاليات والكلمات التامات
 وحيث ان الشهادة في سبيل الله عبارة عن المحو والفناء وسر الفداء فاقضى
 النقطة تدخل تحت الباء فحزرت مغشيا عليها صغارا واسفا على سيد الشهداء
 روح المقربين له الفداء فاستقر مغشيا عليها تحت الباء واما الآية المباركة
 ويحل عرش ربك يومئذ ثمانية اعلم ان الثمانية حاكمة للتسعة وهذه اشارة
 ان عدد الاسم الاكبر المقدس تسعة لانها جالسة على الثمانية الحاكمة لعرشها

ولما نزل في سورة ق اخرج ان الله فرغ من خلق السموات ان يسمع غدا ان يحق حين صواف
 واذا لم يسمع كبر الطواف حتى يسمع النداء فالمراد من النداء نداء الرحمن في
 وادي الايمن من قلب الانسان وهذا هو البقعة المباركة التي يرتفع منها النداء
 ويسمعها اذن واعية صاغية ويحرم عن الاستماع القلوب الفاسية واما
 الرعد والبرق فالبرق عبارة عن اجتماع قوتين عظيمتين السلبية والايجابية
 هي القوة بجاذبه والقوة الدافعة فمتى اجتمعت هاتان القوتان سبقت البرق وكهرب
 الهواء ويخلو الفضاء ثم يرجع الهواء لمحل انخلاءه ويحصل منه موج في الهواء
 فينشا من موج الهواء عصب الصباح فيكون هو الرعد هذا بيان موج عجز مع
 مشع لمن يدرك المعاني مع ايجاز الالفاظ وعندك التجدد والاشارة

هو الستر

يا من لم يكن غيبا لغيرك ان سبح غيبا متضرعا الى الله واما
 قرئت في كتاب القدر من اعظم العرفان انه لا يجوز لطالب الحقيقة ان لم يكن مطلقا
 من يدعو الى الله مع ذلك اقول لك الحق والنفث الى الاشارة
 ببناء العبارة وهو سراج نور يتلدا على الافاق ولا يتقيد باحد
 سواه كان بصيرا او اعمى لان شان النور التجلي والظهور فالبحر موج
 سراج وركوبها سراج والغمام بفيض والرياض بنبيرم والنسيم لطيف

لا اله الا الله
 محمد رسول الله
 اللهم صل على محمد
 وآل محمد
 وسلم



مل بحوذ الرب في التمجيد من النبى لا ذكرك الهمس الا ترى ان النبى ابصر
 والنصم صحت والبرك نطق والاموات قامت والجمجم كلف قفل
 بعد ما اشكك ام ارباب لا والله عليك التمجيد والشايع اع

هو المسمى

اى بنده حقى ككاتب شما از پیش جواب داده شد عجب است که احوال
 زرسیده و خود را که از طلمات مدلهه سخات افنى و سوراخيت با بيان
 روشن کردى انوام خویش را در کمال محبت و مهر باى بشاملى بگر نقد پس خوان
 و در کمال محبت انیس و طلیس شو و بد آیه الکرشرو انسا فله که حضرت اعلى رومی له افند
 سخن میل فرموده اماک ایاک ان تمجید بالواحد البیان او بما نزل فی البیان
 میفرمایند در طهر من بطهره الله الواحد بیانی تمجید شو و واحد بیانی نفس حضرت
 اعلى و صیده معروف حیات و همچنین سغریایه که آنچه نازل شده تمجید
 یعنی غلاحظه کن که واحد بیانی مؤمن است با غیر مؤمن و با آنچه در بیان است
 استدلال کن بلکه آن چه حضرت را بنف نفس شناس مؤمن شو و اولاد
 بیانی ایمان آرد یا ناید و اولو ما فی البیان مطابق آید یا ناید للاحظه تا چگونه
 محیا تر معروف فرمود و هیچ وجه عذرى از برای کسی که داشت حال نور سبانه
 مشرق و غاب در روشن نموده و عالم آفرینش را بکرت آورده با وجود این آوازا



کسانیکه خود را مؤمن بجهنم اولی روحی له العذاب بقا الله و از این از بیم محبت الله
 ایستاده حیف که لذت این الطاف بیایان محروم گردند آن بحر علم مغرب بوی زند
 که هیچ این کفها را بکنار اندازد و پیش از این آنچه حقیقت باید نفوس غیبی شوند
 بظن طویل بجز لوحه شاه برزند الله الله والله در آن تحت این معانی برسان و همین
 اندیشه ضعیف محض در آن از فقه اخوان که اخوی موسوی افکار ضار از ذکر مغربان مستغرق فرماید
 و اما حسن اندیشه مذکور را در کتب خط و کتابت نویسنده هر دو در مسنون دارد و در

سوره التور

یا کبریا یا یاری و شورا و مقدری و توانا صیبت نبأ عظیم و هیچ قائم
 منتشر و پر و شمس صفت در کل آفاق ساطع و باهر باران در نهایت روح و در جان
 در و سیستان منجذب روی آن مستابان زبانها ذکر است همدم و قلوب
 پنجمات قدرت سببش در مبدع سر و بیایند سوی تو و دلها اسیر کوی تو و
 حکم بارتش جوی تو خدای اسم اعظم زلزله در آفاق انداخته و قوت که داشت
 علم بر شرق و غرب افزانند مختلان کل در نهایت قبل و ایهال و مؤمنان
 بحال تعرض بملکوت جمال پروردگار اکل بر آید فریاد و توفیق عطا کن
 سبب آسایش جهان آفرینش کردند از شرق و غرب را آسایش بخشید و بیست
 و اشخا و عالم گردند و خودم نوع بشر شوند بجهنم را بجان اول در دستهای کف

و در این
 صفت است
 و در این
 صفت است

و کافر ادیان را در نهایت روح و بچکان با روحانی شوند و طلمات بچکانی بگویند
 و او از بچکانی در جهان منتشر فرمایند خداوند اکل را در پناه خویش سپاه ده و بالها
 بی پایان شادمان و کامران فرما تویی مقتدر و توانا و تویی بنده و مشنوا
 ای ایران حتمی عبد مبارک شب و روز سیاه و سیستان پر دازد و دمبدم راز اتان گوید
 و روی مبارکشان جوید از پروردگار عالمیان امیدوارم که کل با نچه باید و شاید
 مؤید گردند و با اتباع شریعت اندر تمامها موفق شوند ای ایران الهی از فرار موی
 در بعضی بلاد پنجم جمادی الاول را عید ولادت بخت این عبد گرفته اند هر چند آنان را
 حضرت خیرنه و مقصودشان با بنوا سطره اعلا بکلامه است و ذکر حق در بین خلق
 اما بنص شریعت الهیه و امر مبرم پنجم جمادی الاول روز بعثت حضرت اعلی روحی له
 الفداء است لکن باید آن یوم مبارک را بنام بعثت آن نیز آفاق امین گیرند و
 آرایش نمایند و سرور و شادمانی کنند و بگوید گیر را بمرزده آسمانی بشارت دهند
 زیرا آن ذات مقدس مشراسم اعظم بود پس جز ذکر بعثت حضرت اعلی روحی
 له الفداء در آن روز یعنی یوم پنجم جمادی الاول جایز نیست زیرا این نص قاطع بعثت
 الهیه است اما ولادت این عبد در آن یوم واقع گشته این دلیل بر الطاف
 و عنایات الهیه است در حق این عبد ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت
 حضرت اعلی دانست و بدایت طلوع صبح حقیقت شناخت و باین سبب

بفرج و سرور و شادمانی پرداختند و بدامواعتی و زینهار زینهار از آنجا ذکر شد تجاوز نکردند
 زیرا سبب نیابت عزرا و کدورت قلب عبد البها شود من از الطاف میا پان حضرت
 پروردگارا امیدوارم که ابرار موفق بعمل شریعت استر گردند و سر مونی تجاوز نمایند
 و این نامه را در جمیع بلاد منتشر نمایند تا کل مطلق بحقیقت حال شوند و بموجب آن
 کار عمل کنند و علیه الرحمه و الشانک روح عالمی

چاپ شده است
 در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ارحم الراحمین و انطق قنایک و انقوه بغوتک و محامدک و لم یمن ذکرک
 شنائی الا اصوات مرتفعه من فم استقل بذكر شکرک فی قلبه من قلب التی بشنون
 عن جمالک و شغله بسواک کیف یسوق ان يتصاعد الی سماء بیاء امد شک
 و منی ان یصل الی ساحة قدس حضره الوهیتک و انی یا ارحم الراحمین قیومیتک
 تحمل من ذکرک و شنائی و استیجی من معنی و بیانی عالی ارحم الراحمین النفس المقدسه بحرود
 شانک بیداد ما تم المسفوکة فی سبیلک علی الألواح المنشورة فی صحائف الانفال
 و شیون محامدک و نعوتک باقلام ابداهم و دموع اناقم علی صفحات الخدود و الوجوه
 الطافه بشارات یوم الاشراف مع ذلک یا ارحم الراحمین فی الانصاف ان الشوق
 شفقی بکلمه من النعوت و الأوصاف لا فو حضرت عزراک لا یجوز لی لا یسر ولا
 ذکر و لانت و لا شیخ بین یدیک عند توجی الیک و نوکل علیک اذا یا ارحم

الصلبي وانشغلي عن البيان واسك الشان الى ابد الابدان •
 تقوس انحدوا بنجات قدسك • يستعمل انبار محبتك •
 مفرقتك • وطاردوا الى افق توحيدك • وساحوا في اوج تمجيدك •
 نجات ازهار الاسرار من رياض تفرديك • وتسلموا انفسهم الى اسرار منسبت
 صدائق تفرديك • ونظم ورفا ايكه تفرديك • الذي تفردي على فروع مسددة
 رحمتك • وترجم بايخ الاحسان في حبه الرضوان • بايقاع منع الطيور من الضرب
 واليه من الجريان • وصحح ضمير جديب • بقلوب الملائكة على هم اطرب حوريات
 اجنان • مقصورات في حياض الرفان • حكايات كل لغز من كلامه عليه السلام •
 وهريرة غرارة • وقيمة عصا • منصف بذكره طلعات النور في المجد والعليا •
 ابريت ان شربت رحي عرفانك • من دعوات الخفارة • واشرفت انوار اسراره
 • استبشر نجات رياض الطافك • وليس لتدالك • وحين من تفرقتك •
 الشرح صدر الطور جالك • واخذت نشوة صبا • توحيدك • انقد انسى نفسه • وروحه
 • وذات طار من باطن الى غياض • وفرد وصوح • وترجم نجات استرقت منها
 الازواج • وحنت الى مكوت توحيدك • يا قاتق الاصباح • ونور صباح •
 بنور الافراح • الى يوم المصاوت • وبلغ اورك • ودعى النور الى شرف حيك •
 • وسلمك الساك • ولشرفناك • واعلى كلك • وهدى الطالبيين الى المراك

مستقيم وخذ الكاس الضور فراجها كما فور ^١ وسقى المنعشطين للزال عذب معرفت
 والنهارين لمعين نسيم موهبتك ^٢ وما جبرني البلاء وسرع حتى مثل من سلطان
 اعدتك وتشرّف بقآيتك وحدانيتك ^٣ وفاز بالاصفاء بخطاب حال
 ربوبيتك ^٤ وفاض عليه البحر الاكبر اعترقه في طعام فضل الوبتك ^٥
 ثم رجع منك اليك ^٦ ما طفا غمناك ^٧ ما دايا باسك ^٨ مستبشرا بعتابك
 محذبا غمناك من ربناك ^٩ فقاما ابتلى الكبراق ^{١٠} وشرب سم الاستعداد من خمير
 اهل الغرام الى افحك الاعلى ^{١١} وملكوتك الاعمى ^{١٢} وواج وبكى وصاح وشكى
 وانقطع عن البحر اذوني ^{١٣} وتعلق بالبلاء الاسسى ^{١٤} فوسج الى ميدان القدار مملانا
 كبريا ^{١٥} وفدى روحه في سبيك يا مالك الاخرة والاولى ^{١٦} واستشهد سقطنا
 منجدنا مستعدا ما طقمنا جيا فرحنا مستبشرا ^{١٧} ايرت اسلك بانقطاعه عن
 سويك ^{١٨} وانجدا به نور جمالك ^{١٩} واستقال بنا رحمتك وانسجام عبراتك في
 حبك ^{٢٠} والنصرام صبره في شوق جوارك ^{٢١} وضطر ام نار غرامه في عشقتك
 وفدا روحه في سبيك ^{٢٢} بان تجعلني من عبائك الذين ركضوا الى مشهد
 القدار بشوق تهنيتك وجوه الملائكة الاعلى ^{٢٣} وتسلل السرايا كوريات في ارجاء البلاد
 ثم اثبت اقدام اهل الوفاء على عهدك وبياتك يا خالق الورى وايدم
 على التمسك بالبروة الاولى ^{٢٤} وانسب بذي رداء الكبرياء ^{٢٥} ثم اقيم



الشهباء المنتشرة في بعض الجهات في حصر الثوبت وكشف الريح برحمتك يا
 قديم الذات واجعلهم سرعان نورانية في رجايات الانجاب وهو ما زاير شيا
 الى افاق الكوز على المشاق وبيانا راسيات على ارض الريح والابحان
 ايرت التي تغير اعشى بئناك في ليل عززني بسطائك ومنصرح اجرتي
 ان جوارك وسبيل ارفعي اليك ونجني من لانت المنزلين وجمنا
 من اننا كصير انك انت الكريم الرحيم يا ذا الجلال
 والاسم

اللهم يا الهي هو الاء عبادك اجناك في العراق واهنت في احاسم
 لواجع العراق وبعثت عبر اسمم وعلت زراعتهم بكل شوق اشتياق للبروج الى
 هو الكت الاخرى من شدائد الرزية الكبرى والمسيبة العظمى ايرت طرقلوسم
 نور ابصارهم وامرهم صدد ورمم نور لو حيدك واسرار لغزك حتى حيدوك
 وحيدك وحيدك لا شريك لك ولا نظير لك ولا مشبه لك ولا وزير لك
 كما قلت قولك الحق في كتابك المبين ان كل من في السموات والارض الا
 اني الرحمن عبدا فاجعلهم اليهم جميعين اليك ومخلصين ذكرك ورحمتهم
 في ذلك لانك وحيدك وحيدك اللهم وحيدك وحيدك وحيدك وحيدك
 محبوبهم وحيدك وحيدك محبهم جميعهم وحالهم ورازقهم لا شريك لك في

شان من الشون • وان ادركت عبدك والى قبضتك • لا ملك من نفعنا ولا نفعنا
 ولا حيوة ولا شورانا • وحسن وجهي للذي فطر السموات والارض • برزباجمعلم ليات حرك
 واعلام عرفناك • وانما ذكرتك • وشاكرتك في بلادك • واذكرهم في ملكك
 واذكرهم في حركتك على الاستقامة على المراك • والشبوت في ايامك • والروح
 توجيدك • وعظم مشايرهم في كل حين سبحات نقد بك • ووفهم على العسل بما
 ارضهم في كتابك • واملح سماياك • ورائحك من خلقك • حتى تستقر الافاق من
 روائح قلوبهم • واطلاقم • واعمالهم والفعالهم واطوارهم • فتصور السبلاد بانوار خديهم
 وجسمهم وشوقهم • انك انت المتصدر على انك انت المتصدر

صلواتك على محمد

الصلوات

اللهم بالمجاهي وملاذي • ومبدئي ومسادي • واسمي ومسادمي • وانيس
 قلبي في وحشي • وسكون قواذي في وحشي • وسلوتي في وحدتي • وراحمي في
 بلاني • تراني بكناعل وحشي في تراب السبودية • للاربعينيك • وسراياي
 عنده حضرتك الزمانية • تخفنا تحت سلطان الوجنتك • وسراياي
 على السرايا • ايتنا • وانشغنا • الكسار • الى ملكوت فردايتك • لك الحمد يا ابي
 اباي • على السرايا • والرقعة • والرقعة • والرقعة • والرقعة • والرقعة

فَمَا بَطَّأَ نَفْسَكَ • وَمَطَّأَ لِرُكِّكَ • وَشَاقَّ بِأَبْكَ • وَبَجَالَ بِبِنَاكَ • كَيْفَ عَدَا
 شَرَّاقَ عَمِيحِ حَقِّقَتِكَ النُّورِ • وَتَهَوَّرَ شُكَّكَ الْأَعْلَى • الْكَيْسُ نَتَكُ اللَّابُوتِي • وَذَاتُكَ الْمَلَكُوتِي
 وَصِفَةُ نَفْسِكَ الرَّحْمَانِي • تَعَالَيْتَ بِالْمَعْنَى مِنْ أَدْرَاكِي وَأَدْرَاكِ الْمَلَكَاتِ • وَتَقَدَّسْتَ بِأَبَا
 مَجْبُوبِي عَمَّنْ ذَكَرَ الْمَوْجُودَاتِ • وَحَدَّكَ لِشَرِيكَ لَكَ • وَحَدَّكَ لِأَنْطِيرِكَ
 وَحَدَّكَ لِأَشْيَلِكَ • وَحَدَّكَ لِأَشْبِيدِكَ • تَعَزَّزْتَ بِوَعْدَاتِكَ • وَتَعَزَّزْتَ
 بِعَزَائِكَ • اللَّهُمَّ أَقْبِلْ ذَنْبِي وَأَخْشِرْ سَائِرِي بِسَابِغِ عَدِيَّتِكَ • وَزِدْ فِي فَرْحِي وَ
 سَكْنَتِي وَجِزْ عَمِّي الْبَهَائِي وَفَرِّغْ عَمِّي تَعْنَانِي بِرُبُوبِيكَ • وَفِي عَمِّي مَعِي مَعِي أَوْجَانِي
 وَأَخْشِرْ عَمِّي وَأَخْشِرْ لَدِي أَصْفِيَاكَ • وَالْبَسْمُ حَيْدَ الْغَمِيمِ الَّذِي بِهِيَ حَيَاتِي
 زِدْ فِي وَجْهَاتِ نَفْسِي وَعَزِّزْ دَائِي • وَشَرِّفْ كَيْسِي • وَعَلِّمْ مَعِي مَعِي
 وَفَرْحِي بِسَائِلِي • وَبِهَدْيِ الْأَوْفَى • وَخَلِي الْأَوْفَى • وَسُدْرِي النَّسِي • وَسَجْدِي الْأَوْفَى
 وَجَنَّتِي الْمَادِي • وَزِدْ فِي الْأَعْلَى • وَسَتْفِرْكَ عَمَّنْ كُلِّ صَفَةٍ قَبْرِيَّةٍ وَالصَّفَةِ الْعَلِيَّةِ
 وَالْوَيْبِ الْبِكِ عَمَّنْ حَمْدِي وَوَدْدِي • هَذِهِ السُّرَّةُ النُّورِيَّةُ • فَاتَّعَا شَلِي الْأَعْلَى • وَطَرِّقِي
 بِحَمْدِي • وَسَتْفِرْكَ سَتْفِرْكَ • مَارِي الْأَعْلَى • وَتَعَزَّزْ بِحَمْدِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ يَا مَلِكُ يَا قُدُّوسُ يَا قُدُّوسُ يَا قُدُّوسُ يَا قُدُّوسُ يَا قُدُّوسُ يَا قُدُّوسُ



يا عزير يا غفار • والى ان كل نصيب وسعي وناجس • واصف كل لسان في لغت اية
 من آيات قدرتك • ووصف كل من كلمات اشراك • وان طوبى العقول الكسرة
 اجتمعا عن الصمود الى سواد قدس احديتك • وعناكب الايام عجزت ان تسبح
 بلعابها في اعلى ذروة قباب عرفانك • اذ لا تسترني الا الاقرار بالمعجز والقصور
 بلا تسترني الا وحدة الفقر والقصور • فان البحر عن الادراك عين الادراك • و
 القصور عين المحضول • والاعتراف بالفقر عين الاعتراف • رب ابدل وجهي
 المخلصين على عبودية عبتك القاسية • والتبذل الى حضرتك الرحمانية لو ان
 لذي باب احديتك • اربيت قديمي على صراطك • ونور قلبي مشاع ساطع
 من بكوت اسرارك • والشمس رومي بسوب نعمة طابت من حدائق عفوكم • وشمرك
 وفرح نوادي نغمه تستشره من رياض قدسك • ويخض وحمي في افق سماؤك وجدك
 واخذلي من عبادك المخلصين • ومن ارفانك الثابتين الراغبين سارع

هو الاله

اربيت عبت اقدارنا على صراطك • ونور قلبي مشاع ساطع • ووجه وجوهنا
 رحمتك • واسرح سدودنا بآيات ومداتك • ويزين بنا كلنا برداء العطاء
 والكشف عن جوارنا غشاوة الخطايا • والتمنا باسم الوفاة حتى نطلق اشته
 اخصائنا الذائبة الشاقي شاهد الكبرياء • وتجل بالامر حيا باخطاب الرمان

والسر الوجداني حتى نظرنا لذة المناجات المنزلة عن جميع الحروف والكلمات
 المقدسة عن دمه الأفاضل والأصوات حتى تستغرق الذوات في بحر من حلاوة
 المناجات وتصبح اعتراف مستحقة بيوته القنار والأعداد عند ظهور التحليات
 ارباب هو الأعباء ونحوها على عهدك وشاقتك ونسكو البعوضة الاستتار في
 امرك وشبهه انبيل رذاذ كبرياك ارباب ايدهم تبايد لك ودمهم
 بنو فعاك واستد اوزهم على طاعتك انك انت العزيز القدير صاحب

هو اللسان

اللهم يا الذي سبدي بسندي هلك اعماذي الخالي ويحل فضلك شبي
 وبياض عدتك توسلي وبنفحات قدسك حيات قلبي وبجذبات جلال وحدتك
 وله فؤادي وبالانوار المشرفة من افق فردا فتك فرج روعي وبسامت عنياتك
 امتزاز كبريتي وبجليات ملكوت رحمتك انبغات والى صونايد ملك
 الاعلى نصرتي وعلو كلمتي وبموقفات ملكوتك الابهي المنرى وهو محمدي وبجنتك
 سجاني وبعرفانك جاني وبعونك ثباتي وبفيض غمام جودك روا غلتي وبنزال
 عين فضلك برة لوعي ويدر باق حنك شفا عيني اللهم العني لا تخيب ابالي
 ولا تضرني الى اعمال وسور حال ودرط هواني وشدة حراني وكثرة عيالي
 عالمني يا ارحم الراحمين لعلو كبرياك ولا تعاطي بالحق له نوداني وصرخي وخذلاني